

سیره فردی و اجتماعی امام محمدباقر (علیه السلام)

خدیدجه بنام،^(۱) نوروز امینی^(۲)

چکیده

هر انسانی، برای رسیدن به هر مرتبه‌ای از کمال، نیازمند الگویی است تا به تاسی از او، راه پرییچ و خم کمال را طی کند و به سرمنزل مقصود، که همان رضوان الهی است، نائل شود. به گواهی قرآن، روایات و تاریخ، در میان انسان‌های همهٔ اعصار و امصار، پیامبر اسلام و خاندانش، کامل‌ترین، جامع‌ترین و بهترین الگو برای انسان‌ها هستند. بنابراین، شایسته است که هر یک از مسلمانان، به ویژه شیعیان، که بر اساس محتوای بسیاری از روایات، تنها مصداق فرقهٔ ناجیه معرفی شده‌اند، در شناسایی این الگوها و پیروی از آنها کوشا باشند. این نوشتار، با جستار در زندگانی امام باقر (علیه السلام) در پی کشف اصول، مبانی و معیارهایی ثابت برای حیات طیبه است و در نهایت اصولی را در جنبه‌های فردی زندگی از قبیل اصل حفظ حدود الهی، اصل حریت و اصل عبودیت، و نیز اصولی را در جنبه‌های اجتماعی حیات ایشان از قبیل اصل رفق و مدارا، اصل تعاون و مواسات، اصل عدالت اجتماعی، اصل تکریم، اصل مساوات و اصل فضیلت کسب و کار، شناسایی و معرفی نموده است.

واژگان کلیدی: امام باقر، سیره، منطق عملی، سیره اهل بیت، احادیث امام باقر.

مقدمه

مسئلهٔ شناسایی انسان کامل و تاسی از او برای رسیدن به کمال از جمله مسائلی است که از دیرباز ذهن بشر را به خود معطوف داشته است. در این میان، کتاب‌های آسمانی نیز هر یک الگوهایی را برای بشریت معرفی کرده‌اند؛ چنان که قرآن کریم برخی از

۱. (نویسنده مسئول)؛ دانشجوی کارشناسی تربیت معلم قرآن مجید؛ دانشکده علوم قرآنی خوی.
۲. مربی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم؛ دانشکده علوم قرآنی خوی؛ amini@quran.ac.ir

این الگوها را در میان امت‌های پیشین معرفی کرده است؛ برای مثال در معرفی الگوی بندگی و صبر بر مشیت خداوند، به ایوب اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (ص/۴۴) یا در معرفی داود و سلیمان، به ویژگی بنده بودن آن دو تأکید می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (ص/۳۰) نمونه‌های این الگوها که در کتاب‌های آسمانی پیشین معرفی شده‌اند و قرآن نیز بر آن‌ها صحنه گذاشته، بسیار است. با این حال خداوند از الگویی یگانه و منحصر به فرد نیز سخن می‌گوید و بدین‌سان حجت را بر بندگانش تکمیل می‌کند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (احزاب/۲۱) پس از پیامبر گرامی اسلام، بهترین الگوها، خاندان پاک آن حضرت هستند که پای در جای پای پیامبر نهاده و ذره‌ای از سنت و سیرت او منحرف نشده‌اند؛ چرا که همه آن‌ها نور واحدی هستند؛ چنان‌که در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم: «من و علی از نور یگانه‌ای آفریده شده‌ایم.» (صدوق، ۱: ۱۴۳۱، ۳۰۷) یا در حدیثی دیگر می‌فرماید: «من و اهل‌بیتم هزار سال پیش از آفرینش آدم، از نور یگانه‌ای آفریده شده‌ایم.» (خزاز قمی، ۱: ۱۴۰۱، ۷۱) بنابراین، بررسی سیره این الگوهای کامل و جامع، ضرورتی انکارناپذیر است. البته در این عرصه پژوهش‌ها و تألیفات بسیار گرانبه‌ای مانند سیری در سیره نبوی و سیری در سیره ائمه اطهار استاد مطهری و سیره نبوی دلشاد تهرانی و برخی تألیفات دیگر انجام شده است، اما این پژوهش‌ها، با وجود ویژگی‌های منحصر به فردی که دارند، اغلب تنها به سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام)، متمرکز شده و متأسفانه از سیره فردی و اجتماعی سایر پیشوایان غافل مانده‌اند. این پژوهش بر آن است تا سیره فردی و اجتماعی امام محمدباقر (علیه السلام) را به طور خاص بررسی کند؛ چرا که سیره ایشان، که هفتمین معصوم و پنجمین امام هستند، به دلیل زیستن در شرایطی ویژه و در دورانی پر فراز و نشیب، اهمیتی ویژه و شایان توجه دارد.

بحث و بررسی

واژه سیره اسم مصدر نوع از ماده سیر است. «س ی ر» ریشه‌ای است که بر گذشتن، روان شدن و حرکت کردن دلالت می‌کند. (ابن فارس، ۱۳۸۷: ۴۷۳) همچنین به معنای رفتن و سیر کردن در زمین است. (ابن منظور، ۱: ۱۴۲۶، ۲، ۱۹۵۴) راغب می‌نویسد:

«سیر یعنی حرکت روی زمین و گذشتن و عبور کردن» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۲۳۱) سه حرف «س ی ر» به صورت «سیر»، هم حرکت در روز و هم حرکت در شب را می‌رساند، درحالی‌که واژه «سری» تنها به معنای حرکت در شب است. (فراهیدی، ۱۳۵۱: ۷، ۲۹۱) چنان‌که در آیه نخست سوره اسراء در معنای اخیر آمده است. سیره یعنی نوع خاص حرکت انسان، نوع رفتار و حالتی که انسان دارد. سیره بر وزن فَعْلَة است؛ که در این وزن، واژه بر نوع عمل دلالت می‌کند. (ابن مالک، ۱۳۴۸: ۱۶، ۱۷۸) لذا اهل لغت در توضیح معنای آن گفته‌اند که سیره به معنای طریقه، هیئت و حالت است. (ابن منظور، ۱۴۲۶: ۲، ۱۹۵۵) و نیز آن را سنت، مذهب، روش، رفتار، راه و رسم، سلوک و طریقه معنا کرده‌اند و از سیره فرد به صحیفه اعمال او و کیفیت سلوکش میان مردم تعبیر کرده‌اند. (زمخسری، بی‌تا: ۲۲۶)

پیشینه کاربرد اصطلاحی واژه سیره

سیره هنگامی که به عنوان یک رشته از مباحث تاریخی موضوع بحث مورخان قرار گرفت، به سبب نوپایی آن چیزی را که می‌بایست در برمی‌گرفت، شامل نشد. مورخان که در احوال پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله) کتاب نوشتند، عنوان تاریخ خود را سیره النبی گذاشتند و شاید نخستین رشته تاریخی که مورد توجه و نظر مسلمانان قرار گرفت، همین علم السیره باشد. محتمل است که آنان می‌خواستند سبک و رفتار یا رفتارشناسی (مبانی و معیارهای) سیره پیامبر را بیان کنند، اما به صرف نقل رفتار قناعت کرده‌اند. (مطهری، ۱۴۱۹: ۳۹) آنان سیره را به معنای شرح وقایع زندگی رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) به کاربرند: حوادث پیش از بعثت، بعثت و حوادث پس از آن و جنگ‌های پیامبر. (ابن هشام، ۱۴۲۱: ۱، ۱۵)

سیره‌شناسی

با توجه به معنای لغوی واژه سیره می‌توان گفت که سیره‌شناسی به معنای رفتارشناسی است و در واقع شناخت اصول، معیارها و روش‌هایی است که یک فرد (صاحب اصول و روش) در رفتار و کردار خود دارد و سیره‌شناسی در حقیقت، سبک‌شناسی است. چنان‌که می‌دانیم برای اینکه بتوانیم در جامعه و زندگی فردی خود فردی مؤثر و موفق باشیم لاجرم به الگویی نیاز است که ما را برای رسیدن به این مهم رهنمون باشد. بزرگان و پیشوایان دینی همواره متذکر شده‌اند که ائمه معصوم (علیهم السلام) بهترین و بارزترین الگو و نمونه انسانی هستند که هر انسانی از آنان پیروی کند و خط مشی آن

را ادامه دهد، به سعادت حقیقی دست خواهد یافت.

آنچه که در آغاز این مسیر باید بدان توجه کنیم، این است که زندگی هر انسانی، از دو جنبه فردی و اجتماعی، شکل می‌گیرد؛ هر انسانی در زندگی خود، ساحتی دارد که تنها به شخص او مربوط می‌شود و ارتباطی با افراد دیگر ندارد؛ ساحتی دیگر در زندگی هر فرد هم هست که از آن به جنبه‌های اجتماعی زندگی تعبیر می‌شود و در این حوزه است که انسان با دیگران ارتباط پیدا می‌کند و جنبه‌های مدنیت خود را به نمایش می‌گذارد. هر فردی که بخواهد در سیره و رفتار ائمه (علیهم السلام) تحقیق کند، ناگزیر باید تحقیق خود را به این دو حوزه ارتباط دهد و به هر یک از این دو حوزه را به طور جداگانه برسد؛ چه اگر هر یک از این حوزه‌ها مورد غفلت قرار گیرد، حاصل کار، ناقص و ابتر و غیرقابل تقلید خواهد بود.

سیره فردی و تربیتی

برای داشتن جامعه‌ای سالم باید افرادی دارای منش اجتماعی سالم داشته باشیم. بررسی سیره فردی و کاربردی کردن آن در زندگی می‌تواند این هدف را برآورده سازد. به همین منظور در این بحث سیره فردی امام محمدباقر (علیه السلام) را بررسی می‌کنیم.

۱- اصل حفظ حدود الهی

حفظ حدود الهی به معنای حفظ حرمت‌ها و کرامت‌ها و پای‌بندی به حدود و حقوق و رعایت موازین و قوانین الهی است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿تَلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَآلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (بقره / ۲۲۹)؛ «این است حدود (احکام) الهی، پس از آن تجاوز نکنید و کسانی که از حدود (احکام) الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکاران‌اند.» از جعفر بن محمد از پدرش از اجدادش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که زنی را نزد ایشان آوردند که در میان قومش شرافت داشت و دزدی کرده بود. پس پیامبر به قطع دست او دستور دادند. مردمی از قریش نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجتماع کردند و گفتند: «ای رسول خدا، آیا دست زنی از اشراف را قطع می‌کنی؟» فرمود: «بله؛ من همه کسانی را که مانند این باشند، مجازات می‌کنم. هر قومی که حدود را بر ضعیفان اجرا کنند و قدرتمندان را وانهند، هلاک می‌شوند.» (عطاردی، ۱۳۸۱: ۶، ۱۰۲) همچنین از زراره روایت شده است که گفت: «امام محمدباقر (علیه السلام) در تشییع جنازه مردی از قریش حاضر شد و من در خدمتش بودم و در میان آن جماعت عطا - که مفتی مکه بود - حضور داشت. در این

حال ناله و فریاد از زنی بلند شد. عطا به او گفت: «یا تو خاموش باش یا ما تشییع را رها می‌کنیم و بازمی‌گردیم.» آن زن خاموش نشد. پس عطا بازگشت. من به امام (علیه السلام) عرض کردم: «عطا بازگشت.» فرمود: «برای چه؟» عرض کردم: «به خاطر فریادهای این زن.» امام فرمود: با من بیا. ما همراه جنازه می‌رویم؛ زیرا ما حق را به خاطر باطلی رها نمی‌کنیم.» (قمی، ۱۳۷۶: ۲، ۱۸۵) امام حاضر نشد که به خاطر فریادهای آن زن، که امر باطلی بود، کار حق (تشییع جنازه) را رها کند. ملاحظه می‌شود که امام پیوسته به حدود الهی و رعایت حقوق خداوند پای‌بند بودند. اهمیت امر آنجا روشن می‌شود که مسئله تشییع جنازه مؤمن، مسئله‌ای عادی و واجبی کفایی است؛ یعنی اگر عده‌ای آن را انجام دهند، از عهده دیگران ساقط می‌شود، اما امام حاضر نشدند همین واجب کفایی را هم، که دیگران می‌توانستند آن را انجام دهند، به خاطر باطلی ترک نمایند.

۲- اصل حریت

حریت به معنای آزادی و آزادمردی است. حریت یعنی آزادی از بندگی غیر خدا. (معین، ۱۳۸۵: ۴۶۴) حریت به معنای از بیگانه رستن و به دوست پیوستن است. دعوت پیام‌آوران الهی به حریت، دعوت به آزادی از خدایان پراکنده و بندگی خدای یگانه بی‌همتا است. ﴿أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (یوسف / ۳۹)؛ «آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟» و این امر در زندگانی امام باقر (علیه السلام) مسئله‌ای بود که هیچ‌گاه نادیده گرفته نشد. روایت شده است که جماعتی خدمت حضرت امام باقر (علیه السلام) مشرف شدند و در این هنگام طفلی از آن حضرت مریض بود. آن جماعت از چهره امام آثار هم و غم را مشاهده کردند؛ چنان که آرام و قرار نداشتند. آن جماعت از مشاهده آن حالت با هم گفتند: «سوگند به خدا اگر به این کودک آسیبی برسد، بیمناک هستیم که از آن حضرت حالتی مشاهده کنیم که خوش نداشته باشیم.» چیزی نگذشت که آن کودک مرد. صدای ناله اطرافیان بلند شد، اما آن حضرت گشاده‌روی و در غیر آن حالتی که بود، به نزد یاران آمد. آن جماعت عرض کردند: «ما از حالتی که شما لحظاتی پیش داشتید، چنین فکری کردیم، اما اکنون شما را در حالتی دیگر می‌بینیم.» امام فرمود: «ما دوست می‌داریم که در آن چیزی که ما دوست می‌داریم، عاقبت نصیب ما شود، اما چون فرمان خدا برسد، تسلیم می‌شویم در آنچه او دوست می‌دارد. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۶، ۳۰۱) این همان عبودیت محض و حریت از بندگی غیر خداست. که امام در سرتاسر زندگی بدان پای‌بند بودند. چه

مصیبتی گران‌تر از مصیبت از دست دادن فرزند وجود دارد؟ با این حال بردباری امام در آن حال و تسلیم شدن او در برابر اراده‌ی خدای متعال، نشان از آزادگی و تسلیم محض ایشان در برابر خدای متعال دارد.

۳- اصل عبودیت

در کنار مسئله‌ی حریت، مسئله‌ی عبودیت مطرح است. انسان وقتی از اطاعت غیر خدا آزاد شد، باید حتماً به اطاعت خدا دربیاید تا از خطر قرار گرفتن دوباره در اطاعت غیر خدا رهایی یابد. در این میان عبودیت دانشمندان چیز دیگری است؛ چرا که عبودیت آنان از علمشان سرچشمه می‌گیرد؛ ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر / ۲۸) واضح است عبادت و اطاعت، فرع معرفت و شناسایی است و هر کس که معرفتش به خدا بیشتر باشد و درجات علو مقام رفیع پروردگار را بیشتر طی کرده و به مقام قرب بیشتر نزدیک شده باشد، عبودیت او بیشتر است. امام باقر (علیه السلام) که شکافنده دانش است، بی‌شک در میدان عبودیت نیز یکه‌سواری بی‌رقیب است. یکی از یاران امام به نام افلح روایت می‌کند که با امام به مسجدالحرام رفتیم. پس وقتی نگاه امام به کعبه افتاد با صدای بلند گریه کرد؛ به گونه‌ای که همه اطرافیان صدای او را می‌شنیدند. عرض کردم: «اگر کمی آرام‌تر گریه کنید، بهتر است؛ چون توجه همه را به خود معطوف داشته‌اید.» امام فرمود: «ای افلح، چرا گریه نکنم که شاید خداوند نظری بر من کند و من به واسطه‌ی آن فردا روز رستگار شوم؟» نگاه امام طواف کرد و در مقام ابراهیم رکوع کرد و سر به سجده گذاشت. (عطاردی، ۱۳۸۱: ۱، ۴۰۱) همچنین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: «من برای پدرم بستر گرم گسترانیدم و انتظار او را کشیدم تا بیاید. هنگامی که آمد، روی بستر نشست و درنگ کرد. پاسی از شب گذشته به مسجد رفت. من در پی او روان شدم. امام به مسجد رسید و سر به سجده گذاشت؛ در حالی که در مسجد کسی جز او نبود. شنیدم که می‌فرمود: «پروردگارا، تو پاک و منزهی و من به حق و خالطانه و عابدانه بر تو سجده نموده‌ام. خدایا، عمل من ضعیف است؛ پس آن را برایم دو برابر کن. پروردگارا، عذابت را از من دور کن؛ روزی که بندگانت را برمی‌انگیزی و رو به سوی آنها می‌کنی که همانا تو بسیار توبه‌پذیر و مهربانی.» (عطاردی، ۱۳۸۱: ۱، ۲۹) آنچه گفته شد، تنها نمونه‌هایی از حالت عبودیت محض آن امام بزرگوار بود که به رشته تحریر درآمد.

هر فردی، علاوه بر ارتباط با خود و خدای خود، ناچار به ارتباط باهم نوع خود هم هست. در این بحث نحوه ارتباطات اجتماعی آن حضرت، و به بیان دیگر سیره اجتماعی ایشان را بررسی خواهیم کرد. در بررسی زندگانی پربرکت این امام همام، اصولی را در جنبه اجتماعی ملاحظه می‌کنیم که اموری ثابت و لایتغیر بوده‌اند و امام پیوسته در روابط اجتماعی خود بدان‌ها پای‌بند بوده‌اند که در ادامه این اصول را از نظر می‌گذرانیم.

۱- اصل رفق و مدارا

رفق، به معنای نرمی کردن، مدارا کردن و نیکویی است (معین، ۱۳۸۵: ۵۸۹) و مدارا نیز به معنی نرمی و ملایمت آمده است. (معین، ۱۳۸۵: ۱۳۰۸) در این بحث نیز رفق و مدارا به معنی ملایمت و نرمی، گذشت و تحمل اجتماعی است. اصل رفق و مدارا یک اصل اجتماعی مهم است که در هر رابطه‌ای الزامی است و وجود آن در روابط اجتماعی، باعث دوام و پایداری این روابط می‌شود. خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران / ۱۵۹)؛ «پس تو به لطف و حمت الهی با آنان نرم‌خو شدی و اگر درشت خوی و سخت‌دل بودی، بی‌شک از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس از ایشان درگذر و برایشان آموزش بخواه و با آنان در کار (جنگ) مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی برخدا توکل کن، همانا خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.» در این آیه مدارا کردن و ملایمت را از ویژگی‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر شمرده است و واضح است که این ملایمت و مدارا تنها شامل پیامبر نمی‌شود، بلکه همان‌طور که گفته شد، یک اصل مهم اجتماعی است و این اصل در سیره اجتماعی امام محمدباقر (علیه السلام) نیز همانند سایر ائمه اطهار وجود داشته است. مجلسی، نمونه‌ای از این ملاطفت و ملایمت ایشان را چنین گزارش می‌کند: مردی نصرانی از روی جسارت، آن حضرت را «بقر» خطاب کرد. امام فرمود: «بقر نیستیم، من باقر هستم.» آن مرد دوباره جسارت کرد و گفت: «تو پسر زن آشپز هستی» فرمود: «آشپزی حرفه او بود (و این عیب به شمار نمی‌رود).» آن مرد دوباره در مقام جسارت گفت: «تو پسر کنیز سیاه بدزبان هستی.» امام فرمود: «ان کنت صدقت، غفر الله لها و ان کنت کذبت، غفر الله لک؛ اگر آنچه گفتی درست باشد، خداوند از او بگذرد و او را بیامرزد و اگر دروغ باشد، خداوند از گناه تو بگذرد و تو را بیامرزد.» چون مرد نصرانی این حلم و بردباری و بزرگواری را که از طاقت بشر

بیرون است، دید، مسلمان شد. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۶، ۲۸۹؛ قمی، ۱۳۷۶: ۲، ۱۸۴) با توجه به اینکه امام در دوره بنی‌امیه می‌زیسته و بی‌شک در این دوران، به سبب تبلیغات بنی‌امیه، مردم آشنایی چندانی با این خاندان نداشته و گاه اطلاعات غلطی از آن‌ها در اختیار داشتند، بی‌شک نمونه این‌گونه جسارت‌ها و بی‌ادبی‌ها باید بسیار بیشتر از آنی باشد که در منابع روایی گزارش شده است و آنچه گفته آمد، یک شرح از هزاران بوده است. شیخ طوسی هم روایتی در این باب دارد بدین محتوا که مردی از اهل شام مرتب به خدمت امام باقر (علیه السلام) می‌آمد و عرض می‌کرد که آنچه باعث آمدن من به اینجا می‌شود، محبت و دوستی تو نیست، بلکه من در روی زمین، کسی را مبعوض‌تر از تو نزد خود نمی‌شناسم و یقین دارم که اطاعت از خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان در جنگیدن با شماست. اما تو را مردی فصیح و بلیغ و دارای فنون و فضائل نیکو و کلام زیبا می‌بینم و از این رو به مجلس تو می‌آیم. در مقابل این جسارت‌ها امام با او به نرمی و نیکی سخن می‌گفت و می‌فرمود: «لَنْ تَخْفَى عَلَيَّ اللَّهُ خَافِيَةٌ؛ هیچ چیز نزد خداوند پنهان نیست.» تا اینکه مدتی از آن مرد خبری نشد. فردی از طرف او نزد امام آمد و خبر داد که او مرده و وصیت کرده است که امام باقر بر او نماز بخواند. امام فرمود: «كَلَّا إِنَّ بِلَادَ الشَّامِ بِلَادُ بَرِّ وَ الْحِجَازَ بِلَادُ حَرٍّ وَ لَهْبُهَا شَدِيدٌ فَانطَلِقْ فَلَا تَعَجَلْ عَلَي صَاحِبِك حَتَّى اَتِيكَم؛ او نمرده است؛ چرا که سرزمین شام سرزمین سرما خیز است و حجاز گرما خیز است. برگرد و نزد او برو و هیچ کاری نکن تا من بیایم.» حضرت وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و دست مبارک خود را برای دعا بلند کرد. پس به سجده افتاد. سپس برخاست و آماده رفتن به منزل مرد شامی شد. وقتی وارد شد، مرد شامی را صدا زد. آن مرد بلند شد و «لبیک یا بن رسول الله» گفت. امام شربتی به او نوشاند و به اطرافیانش فرمود که او را با غذاهایی که طبع سرد دارد، اطعام کنند. چیزی نگذشت که مرد شامی عافیت یافت و خدمت حضرت ابی‌جعفر (علیه السلام) رفت و عرض کرد: «شهادت می‌دهم که تو حجت‌خدایی بر خلق خدا، و تو آن بایی که باید از آن درآمد و هرکس بیرون از این حضرت به راهی دیگر برود و با کس دیگر بگوید، خائب (نومید) و خاسر است و به گمراهی دور دچار است.» حضرت فرمودند: «وَمَا بَدَأَكَ؛ برای تو چه پیش آمده و نمودار شده است؟» گفت: «هیچ شک و شبهه‌ای ندارم که روح مرا قبض کردند و مرگ را به چشم خود دیدم و یک دفعه صدای منادی برخاست چنان که به گوش خود شنیدم که ندا می‌داد: روح وی را به تنش برگردانید که محمد بن

علی (علیه السلام) از ما مسئلت نموده است. «حضرت به او فرمودند: «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ يَجِبُ الْعَبْدُ وَيَنْغِضُ عَمَلَهُ وَيَبْغِضُ الْعَبْدَ وَيَحِبُّ عَمَلَهُ؛ مگر ندانسته‌ای که خدای متعال دوست می‌دارد بنده‌ای را، در حالی که عمل او را دوست ندارد و دشمن می‌دارد بنده‌ای را، در حالی که عملش را دوست می‌دارد؟» چنانچه تو نزد خداوند متعال مبعوض بودی اما محبت و دوستی تو با من در پیشگاه خداوند مطلوب بود. آن مرد شامی از آن پس از جمله اصحاب ابی جعفر (علیه السلام) شد. (قمی، ۱۳۷۶: ۲، ۱۸۹) این رفتار که از سر رفیق و مدارا با آن مرد شامی شد، سرنوشت او را تغییر داد و او را در ردیف رستگاران قرار داد و چه بسا اگر چنین رفتاری نبود، اصلاحی هم صورت نمی‌گرفت. اما مدارای امام کار خود را کرد و او را به مسیر حق رهنمون گشت.

۲- اصل تعاون، تکافل و مواسات

تعاون به معنی یکدیگر را یاری کردن و به هم یاری رساندن (معین، ۱۳۸۵: ۳۶۵) و یکی از اصول اخلاقی اسلام است؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾ (مائده/۳): «با یکدیگر در نیکوکاری و خداترسی همکاری کنید و در گناه و تجاوز یکدیگر را یاری ننمایید و از خدا بترسید که خداوند، سخت کیفر است.» امام صادق (علیه السلام) مسلمان را برادر مسلمان معرفی کرده است که به او ظلم نمی‌کند و به او خیانت نمی‌کند. پس شایسته است که مسلمانان برای دلسوزی و مواسات در میان یکدیگر تلاش کنند. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۷۴، ۲۵۶) همچنین از ایشان روایت شده است که در کتاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که هر وقت بردگان خود را در کاری مأمور ساختید که برایشان دشوار شد، شما نیز در آن کار با ایشان همکاری کنید. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۷۴، ۲۵۶) امام جعفر صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «پدرم چون مملوکان خود را به کاری فرمان می‌داد، خود نیز نظاره می‌کرد. اگر آن کار دشوار و سنگین بود، می‌فرمود: «بسم الله» و خود نیز با ایشان به آن کار مشغول می‌شد و اگر آن کار سبک و هموار بود، از ایشان برکنار می‌شد.» (قمی، ۱۳۷۶: ۲، ۱۸۷) رعایت این اصل در سیره آن امام بزرگوار، اهمیت توجه به تعاون و همکاری را جلوه‌گر می‌سازد. بی‌شک اگر امام چنین روحیه‌ای هم نداشت، کسی نمی‌توانست او را مورد مؤاخذه قرار دهد؛ چرا که فرهنگ آن زمان بر عدم همکاری میان غلامان و اشراف پایه‌گذاری شده بود، امام در چنان فرهنگی، چنین روحیه‌ای را از خود نشان می‌دهد و شاید همین روحیات بود که در نهایت به براندازی برده‌داری در آیین مقدس اسلام منجر گشت.

۳- اصل تکریم

تکریم به معنای گرامی داشتن، گرامی کردن و بزرگواری است. (معین، ۱۳۸۵: ۳۷۷) همه تعالیم و آموزه‌های دینی اسلام بر پایه کرامت و تکریم شخصیت انسان است. از همان دوران که هنوز انسان، نطفه‌ای بیش نیست به غذایی که مادر استفاده می‌کند، توجه می‌دهد که از روزی حلال تهیه شده باشد؛ زیرا که غذای حرام در شخصیت و آینده فرد تأثیرگذار است. مهم‌تر اینکه سقط‌جنین در اسلام به خاطر تکریم وجود انسان و اینکه حتی نطفه‌اش ارزشمند است، حرام می‌باشد. احساس کرامت و ارزشمند بودن در فطرت و نهاد همه انسان‌ها وجود دارد و در سایه تربیت، خودشناسی و پرورش فضائل اخلاقی بارور می‌شود و انسان را به قله شرف و انسانیت می‌رساند، اما گاهی انسان با غفلت از کرامت و اصل خویش و غرق شدن در مادیات و ظواهر دنیوی، بی‌دینی، جهل و حس کرامت را در درون خویش، به دست فراموشی می‌سپارد و گوهر وجود خویش را در ارزش‌های ناچیز و مادی جست‌وجو می‌کند. از آنجا که خداوند بنی‌آدم را کرامت داد، نسبت به سایر موجودات و او را گرامی داشته، بر هر انسانی است که هموعان خود را گرامی دارد و عزت آن‌ها را حفظ نماید. با اندکی تفحص در روش بزرگان از جمله امام محمدباقر (علیه السلام) به خوبی متوجه می‌شویم که ایشان چقدر برای انسان‌ها ارزش قائل بودند؛ روزی کمیت (کمیت بن زید اسدی، از اصحاب امام باقر و صادق؛ ر. ک: خویی، ۱۴۱۳: ۱۵، ۱۲۸) در خدمت حضرت امام محمدباقر (علیه السلام) بود که آن حضرت به این بیت مترنم شد: (قمی، ۱۳۷۶: ۲، ۱۸۰)

ذهب الذین یعاش فی اکنافهم لم یبق الا شامت او حاسد؛ کسانی که دیگران را زیر پر و بال خود می‌گرفتند، از دنیا رفتند و جز شماتت‌کنندگان و حسودان، کسی باقی نمانده است.

پس کمیت در بدیهه این بیت را سرود:

و بقی علی ظهر البسیطة واحد فهو المراد و انت ذاک الواحد؛ از آن افرادی که دیگران را زیر پر و بال خود می‌گرفتند، تنها یک نفر باقی مانده است و تو آن یک نفر هستی.

دقت در محتوای این مکالمه ما را به کرامت و بزرگواری امام باقر (علیه السلام) رهنمون می‌شود؛ آنجا که کمیت، امام را از کسانی می‌شمرد که دیگران را زیر پر و بال و پر خود گرفته و بال‌های مهربانی خود را بر سر خلق می‌گسترانند و از آنان در همه حال حمایت

می‌کنند. در خانه آن حضرت، هرگز افراد نیازمند را با عنوان «سائل» نمی‌خواندند؛ یعنی حتی برای سائل نیز حرمت قائل می‌شدند و از اینکه نام او را با حقارت بر زبان بیاورند، خودداری می‌کردند؛ چرا که امام باقر (علیه السلام) فرموده بود: «سموهم بأحسن أسمائهم»؛ آنان را به بهترین اسامی‌شان نام ببرید. (قمی، ۱۳۷۶: ۲، ۱۸۰)

درباره احترام امام به هم‌نوعان، توجه به روایت زیر در خور توجه است. حسن بن راشد (از اصحاب امام، ر. ک: خوبی، ۱۴۱۳: ۵، ۳۱۲) می‌گوید: «خدمت حضرت باقر (علیه السلام) از زید بن علی مذمت کردم.» حضرت فرمود: «از او بدگوئی مکن، خدا عمومیم زید را رحمت کند. خدمت پدرم آمد و گفت: «خیال دارم بر این یاعی گردنکش (هشام بن عبدالملک اموی) طغیان کنم.» فرمود: نکن؛ می‌ترسم تو آن کشته به دار آویخته پشت کوفه باشی. ای زید مگر نمی‌دانی که هیچ یک از اولاد فاطمه (علیها السلام) قبل از خروج سفیانی بر هیچ پادشاهی طغیان نمی‌کند؛ مگر اینکه کشته می‌شود.» (سیاح، ۱۳۸۶: ۸۰۹) شاهد ما آن جایی است که امام به دفاع از زید بن علی برمی‌خیزد و از مذمت شدن او جلوگیری می‌نماید؛ هر چند شاید زید به حرف امام زمانش توجه نکرده و برخلاف میل باطنی امام قیام نموده است؛ اما ایشان حرمت او را پاس می‌دارند و از مذمت او جلوگیری می‌نمایند.

۴- اصل مساوات

مساوات به معنای برابری در کیل یا وزن و ... است (قرشی، ۱۳۸۱: ۳، ۳۵۷). همه افراد به تعبیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) مانند دندان‌های شانه مساوی‌اند و هیچ مزیتی بر یکدیگر، جز به تقوا ندارند: «الْإِنْسَانُ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمِشْطِ» (صدوق، ۱۴۱۳: ۴، ۳۷۹) خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات / ۱۳)؛ «ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (و اینها ملاک امتیاز نیست) قطعاً ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید خداوند دانای آگاه است.» روایات مختلف نیز به همین مضمون وارد شده است که نشان از برقراری اصل مساوات توسط ائمه اطهار دارد. امام باقر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که فرمود: «سخت‌ترین اعمال سه چیز است: یاد کردن خدا در همه حال، انصاف در نفس خودت، موااسات در مال.» (عطاردی، ۱۳۸۱: ۶، ۲۷۱) فردی نزد امام باقر (علیه السلام) از فقر و تنگدستی و بی‌توجهی

اطرافیانش به وضع رقت‌بار او شکایت کرد. امام فرمود: «ای برادر، تو را غنی می‌سازم و فقر را از تو قطع می‌کنم.» سپس به غلامش دستور داد کیسه‌ای بیاورد که در آن هفتاد درهم بود و گفت: «آن را خرج کن و هنگامی که تنگدستی‌ات برطرف شد، آن را بازگردان.» (عطاردی، ۱۳۸۱: ۱، ۳۴) نزد امام آشنا و بیگانه یکی بود و هیچ فردی به خاطر قربت، امتیازی بر دیگری نداشت.

۵- عدالت اجتماعی

مهم‌ترین شاخص توسعه سیاسی در نظام سیاسی، عدالت است. یک جامعه در درجه اول باید دارای یک نظام و سیستم سیاسی باشد تا ابتدایی‌ترین و ضروری‌ترین امور زندگی مردم عملی شود. اما در گام بعدی، هر کدام از اجزای نظام سیاسی، از رهبر و کارگزاران تا اصناف و نهادهای مختلف اجتماعی، باید دارای عدالت خاص خود باشد و بر اساس عدالت تشکیل و تنظیم شود. (فرشادفر، ۱۳۸۶: ۱۱۳)

عدالت با خلافت چون شود یار نم‌اند از خلاف و ظلم، آثار
پایداری به عدل و داد بود ظلم و شاهی چراغ و باد بود

(اوحدی مراغه‌ای)

حسن زیات بصری (از یاران امام؛ ر. ک: خوبی، ۱۴۱۳: ۶، ۱۷۸) می‌گوید: «من با رفیق خود به حضرت ابی‌جعفر رسیدیم و آن حضرت را در بیتی منجّد (باشکوه) و مزین، بر تن مبارکش ملحفه و ردای (گلی‌رنگ) دیدیم. آن حضرت ریش مبارک را معطر و چشم مبارک را مکحول (سرمه کشیده) نموده بود. پس خواهش کردم چند سؤال بپرسم. وقتی ساکت شدیم، فرمود: یا حسن، عرض کردم: لبیکه فرمود: وقتی صبح شد با دوستت نزد من بیا. عرض کردم: فدای تو شوم به دیده منت دارم. و صبح هر دو به خدمت حضرت رفتیم و آن حضرت را در سرایی دیگر دیدیم که جز حصیری نداشت و پیراهنی درشت بر بدن مبارک داشت، آنگاه روی مبارک به دوستم نمود و فرمود: ای برادر بصری، دیروز مرا دیدی و من در سرای آن زن بودم و نوبت او بود و آن خانه، خانه‌ او و آن متاع و زینت، از آن او بود و او برای من زینت داده بود تا من برای او زینت نمایم؛ چنان‌که او برای من زینت کرده بود. پس چیزی در قلب تو نیاید؛ یعنی گمان نکنی که من این زینت را برای خودم کرده‌ام و بر این حالت عادت دارم. دوستم عرض کرد: فدای تو گردم، سوگند به خدای در دل من چیزی بود، اما اکنون قسم به خدا چیزی نیست و دانستم حق در آن است که تو می‌فرمایی.» (سپهر، ۱۳۸۵: ۵، ۴۹۴) این

حرکت نمونه‌ای از سیره آن حضرت در برقراری عدالت اجتماعی حتی در ساده‌ترین امور زندگی است و حساسیت آن حضرت را نسبت به این اصل مهم بازگو می‌کند.

ع- فضیلت کسب کار

در روایات مختلف به کرات بر این اصل تأکید شده است که کسب و کار نه تنها ننگ و عار نیست، بلکه یک فضیلت و برتری محسوب می‌شود و در روایت است که خود امام محمدباقر (علیه السلام) نیز، نه برای طمع دنیا، بلکه برای کسب این فضیلت، که آن را افتخار می‌داند، کار می‌کرده است. چنانچه نقل شده است آن حضرت چاق بودند و در مزرعه خود مشغول کار می‌شدند و عرق از جبین مبارکش سرازیر می‌شد. بعضی از نادانان می‌گفتند: «یا بن رسول الله، شما به دنیا علاقه دارید و با این زحمت کوشش می‌نمائید و استراحت را از خود سلب می‌کنید.» می‌فرمود: «علاقه به آخرت است و از دست‌رنجم به دیگران می‌خورانم و صدقات بسیاری می‌داد و سائلی را محروم نمی‌فرمود و در زمان عمر بن عبدالعزیز که فدک را برگردانید، آن حضرت تمام درآمد فدک را بین علویان و فقرا تقسیم می‌نمود تا اینکه باز فدک را خلفای بعدی گرفتند. (سیاح، ۱۳۸۶: ۸۰۴) در حدیث دیگری نیز این اخلاق فوق‌العاده امام به تصویر کشیده شده است و ایشان دلیل کار کردن را علاقه به آخرت دانسته‌اند. حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که محمد بن منکدر (از راویان اهل سنت؛ ر. ک: خویی، ۱۶۱۳: ۱۸، ۲۹۴) می‌گفت که گمان نمی‌کردم مثل علی بن الحسین بزرگواری، فردی چون خود به یادگار گذارد تا زمانی که محمد بن علی را ملاقات کردم. من می‌خواستم او را موعظه کنم، ولی او مرا موعظه فرمود. اصحابش به او گفتند: «تو را چه پند و موعظه‌ای کرد؟» گفت: «در ساعتی گرم به یکی از نواحی مدینه رفتم و محمد بن علی را که فربه و قوی جثه بود، ملاقات کردم. آن حضرت بر دوش دو غلام سیاه خود تکیه کرده بود و می‌آمد. با خود گفتم: «شیخی از شیوخ قریش در این ساعت و چنین حالت در طلب دنیا آمده است. خدایا، شاهد باش که من او را موعظه خواهم کرد.» پس به آن حضرت سلام کردم. نفس‌زنان و عرق‌ریزان سلام مرا پاسخ دادند. گفتم: «خوب است شیخی از اشیاخ قریش با چنین حالت در طلب دنیا باشد؟ اگر مرگ بیاید و تو در این حال باشی چه می‌کنی؟» آن حضرت دست از دوش غلامان برداشت و فرمود: «به خدا سوگند اگر در همین لحظه مرگ سراغ من بیاید، من در حالت اطاعت از خدا مرده‌ام؛ چرا که خود را از نیازمندی به تو و مردم بازداشته‌ام. من وقتی از آمدن

مرگ می‌ترسم که مرا در حالتی که در حال انجام معصیتی از معاصی الهی بوده باشم، درک کند.» محمد بن منکدر گفت: «یرحمک الله، من خواستم تو را موعظه کنم، ولی تو مرا موعظه فرمودی.» (مجلسی، ۱۴۱۳: ۴۶، ۲۸۷) این روایات نشان از اهمیت کسب و کار نزد امام دارد؛ اگر کسی به کار به عنوان یک عبادت نگاه کند، این نگاه او حتی در شیوه کار کردنش نیز تأثیر می‌گذارد و باعث می‌شود که کارش را با دقت و ظرافت انجام دهد، اما اگر کسی کار را مایه ننگ و عامل ذلت و خفت بداند، بی‌شک هنگام کار کردن نیز چندان دقت و ظرافتی به خرج نمی‌دهد و به تبع آن نتیجه کار نیز چندان مفید و ارزشمند نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته آمد، مطالب زیر را به عنوان نتیجه می‌توان برداشت کرد:

- ۱- سیره، به معنای سبک زندگی و سیره‌شناسی به معنای سبک‌شناسی و رفتارشناسی است.
- ۲- در حوزه سیره فردی اصولی مثل حفظ حدود الهی، اصل حریت و اصل عبودیت را می‌توان به عنوان اصولی ثابت در زندگی آن امام همام عرضه داشت.
- ۳- در حوزه سیره اجتماعی امام باقر (علیه السلام) اصولی مثل اصل رفق و مدارا، اصل تعاون و تکافل و مواسات، اصل مساوات، اصل تکریم، اصل عدالت اجتماعی و اصل فضیلت کسب و کار را می‌توان به عنوان اصولی ثابت در زندگی اجتماعی ایشان معرفی کرد.

کتابنامه

- ۱- قرآن کریم، ترجمه: محمد مهدی فولادوند.
- ۲- ابن فارس، ابوالحسین، ۱۳۸۷: ترتیب مقایس اللغه، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۳- ابن مالک، عبدالله، ۱۳۴۸: الفیه فی الصرف و النحو، قاهرة، دارالکتب المصریة.
- ۴- ابن منظور، جمال‌الدین محمد، ۱۴۲۶: لسان العرب، بیروت، مؤسسة الاعلمی، چاپ اول.
- ۵- ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، ۱۴۲۱: السیره النبویة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۶- خزاز قمی، علی بن محمد، ۱۴۰۱: کفایة الأثر، قم، بیدار.
- ۷- خویی، ابوالقاسم، ۱۴۱۳: معجم رجال الحدیث، قم، بی‌جا، چاپ پنجم.
- ۸- دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۸۳: سیره نبوی؛ دفتر اول: سیره فردی، تهران، دریا، چاپ سوم.

- ۹- _____، ۱۳۸۵: الف- سیره نبوی؛ دفتر دوم: سیره اجتماعی، تهران، دریا، چاپ اول.
- ۱۰- _____، ۱۳۸۵: ب- سیره نبوی؛ دفتر سوم: سیره مدیریتی، تهران، دریا، چاپ اول.
- ۱۱- راغب اصفهانی، حسین، ۱۳۷۴: المفردات فی غریب القرآن، ترجمه: غلامرضا خسروی حسینی، تهران، مرتضوی، چاپ دوم.
- ۱۲- زمخشری، محمود بن عمر، بی تا: اساس البلاغه، تصحیح: عبدالرحیم محمود، بیروت، دارالمعرفه.
- ۱۳- سپهر، میرزا محمدتقی، ۱۳۸۵: گزیده ناسخ التواریخ، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- ۱۴- سیاح، احمد، ۱۳۸۶: زندگانی چهارده معصوم، تهران، انتشارات اسلام، چاپ اول.
- ۱۵- صدوق، محمد بن علی، ۱۴۳۱: من لا یحضره الفقیه، دارالاضواء، چاپ اول.
- ۱۶- عطاردی، عزیزالله، ۱۳۸۱: مسند الامام الباقر (علیه السلام)، مشهد، عطارد.
- ۱۷- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۳۵۱: العین، تهران، بی جا.
- ۱۸- فرشادفر، عزتالله، ۱۳۸۶: عدالت در نهج البلاغه، کرمانشاه، دانشگاه رازی، چاپ اول.
- ۱۹- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۸۱: قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سیزدهم.
- ۲۰- قمی، شیخ عباس، ۱۳۷۶: منتهی الامال، قم، انتشارات هجرت، چاپ دهم.
- ۲۱- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴: بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- ۲۲- مطهری، مرتضی، ۱۴۱۹: سیری در سیره نبوی، تهران، صدرا، چاپ پنجاه و هفتم.
- ۲۳- _____، ۱۳۷۸: سیری در سیره ائمه اطهار، تهران، صدرا، چاپ سی و دوم.
- ۲۴- معین، محمد، ۱۳۸۵: فرهنگ فارسی، تهران، راه رشد، چاپ دوم.